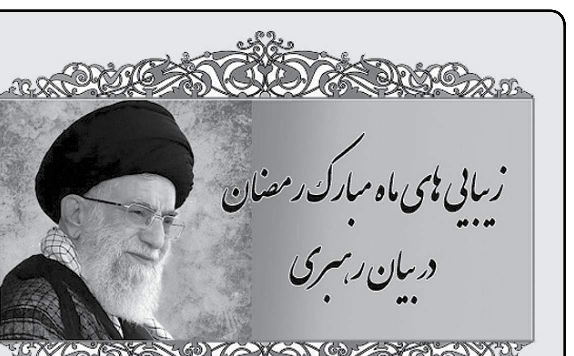

روزه
هدیه الهی به مؤمنین

مرحوم حاج میرزا جواد آقای ملکی تبریزی- عارف معروف و مشهور و فقیه بزرگوار- در کتاب شریف‌المراقباتشان می‌فرمایند: روزه یک هدیه الهی است که خدای متعال این را به بندگان خود و به مؤمنین هدیه کرده است. تعبیر ایشان این اســت که: الصّوم لیس تکلیفا بل تشریف؛ روزه را به چشم یک تکلیف نگاه نکنید؛ به شکل یک تشریف و تکریم نگاه کنید، که یوجب شکرا بحسبه؛ این توجّه به فریضه روزه- که تکریم الهی نسبت به بندگان است- خودش مستوجب شکر است؛ باید خدا را سپاسگزاری کرد. ایشان برای گرسنگی و تشنگی که مؤمنین در ماه رمضان خودشان را ملتزم به آن می‌دانند، فوائد متعدّدی را بیان می‌کنند که متخذ از روایات و برخاسته از دل نورانی این مرد بزرگ است. از جمله آنها، یا اهمّ آنها- که ایشان خودشان می‌گویند این خاصیت از همه مهم‌تر است- این است که می‌گویند این گرسنگی و تشنگی یک صفائی به دل می‌بخشد که این صفای قلبی زمینه را فراهم می‌کند برای تفکّر، که: تفکّر ســاعة خیر من عبادة سنة (مستدرک، ج ۱۱، ص ۱۸۳). این تفکّر از نوع تفکّرِ مراجعه به باطن و روح و دل انســان اســت که حقایق را روشن می‌کند و باب حکمت را بر روی انسان می‌گشاید. از این باید استفاده کرد.

درباره عمر فکر کنیم. عمر ســرمایه اصلی هر انسانی است. همه خیرات به وســیله عمر- همین ساعات زودگذر- به دســت می‌آید؛ این سرمایه است که می‌تواند سعادت ابدی و بهشت جاودان را برای انسان تدارک ببیند. درباره این عمر فکر کنیم. گذر عمر را ببینیم. ناپایداری ساعات زندگی و روزها و شب‌های اوقات عمر را احســاس کنیم. به این گذر زمان توجّه کنیم؛ «عمر، برف است و آفتاب تموز». لحظه به لحظه از این سرمایه دارد کاسته می‌شود؛ و این در حالی اســت که این سرمایه، همه چیز ماست برای کسب سعادت اخروی؛ چه جوری مصرفش می‌کنیم، در کجا مصرفش می‌کنیم، در چه راهی آن را خرج می‌کنیم؟

تفکّــر در باب مرگ، عبور از این عالــم، لحظه خروج روح از بدن و ملاقات جناب ملک‌الموت؛ این لحظه برای همه ما پیش می‌آید: کلّ نفس ذائقة الموت (سوره آل‌عمران، آیه ۱۸۵)؛ همه، این را می‌چشیم. حالِ ما در آن لحظه چگونه است؟ دل ما در آن لحظه در چه حال است؟ اینها نکاتی است که در خور تدبّر و تأمّل است. فکر در این زمینه‌ها، از جمله تفکّر لازم و اساسی و ضروری است.

وجود حقایق و معارف الهی در ادعیه مأثوره

یک زمینه دیگر برای تفکّر، همین دعاهاست. مضامینی که در دعاهای مأثور هســت، فوق‌العاده است. ایشان در همین مراقبات می‌فرمایند: حقایق و معارفی که در ادعیه رســیده از معصومین(ع) وجود دارد، یک دهم آن در همه روایات و خطبِ رســیده از معصومین(ع) وجود ندارد؛ جز آن روایات توحیدی و خطب توحیدی. این دعاها خیلی اهمیت دارد.

مــن فقره‌ای از یک دعائی را در نظر گرفته‌ام کــه چند دقیقه‌ای بعضی از جملات آن را عرض بکنم و تکراری باشد برای آن کسانی که شنیده‌اند و تذکّری باشد برای آن کسانی که نشنیده‌اند: دعای بیستم صحیفه سجّادیه؛ دعای شریف معروف به مکارم‌الاخلاق.

آموزه‌های والا در دعای شریف مکارم الاخلاق

اول ایــن دعا می‌فرمایــد: اللّهمّ صلّ علی محمّد و ال محمّد و حلّنی بحلیة الصّالحین و البسنی زینة المتّقین (صحیفه سجادیه، دعای ۲۰، ص ۹۶)؛ آرایش بندگان صالح را به من عنایت کن، من را زینت بده به زینت صالحین و زیور متّقین را بــه من عنایت بفرما. یعنی مــن را جزو بندگان صالح و متّقین و پرهیزکاران قرار بده. بعد درباره متّقین خصوصیاتی را ذکر می‌کند، که اینکه می‌گوئیم زیور متّقین را به من عنایت کن، من را مزین به زینت متّقین کن، یعنی چه. در چه چیزی ما به زینت متّقین و پرهیزکاران زیور پیدا کنیم و نزدیک شویم؟ معمولاً وقتی صحبــت تقوا به میان می‌آید، اجتناب از گناهانِ فردی و انجام عبادات و این چیزها به ذهن متبادر می‌شود- که البتّه آنها یقیناً هست؛ شکی نیست- امّا اینجا امام سجّاد(ع) بیست و دو سه مطلب را در ذیل این فقره بیان می‌کنند که ماها را متوجّه به ابعاد جدیدی از معنای تقوا، مفهوم تقوا و مصداق تقوا می‌کند.

و البسنی زینةَ المتّقین (آراستن به زینت پرهیزکاران) در این چیزها: اول، فی بسط العدل؛ گستردن عدالت. عدالت را در میان جامعه مستقر کنیم؛ عدالت قضائی، عدالت به معنای تقسیم منابع حیاتی کشور میان آحاد مردم، عدالت به معنای تقسیم درست فرصت‌ها میان مردم. تقوائی که از ما انتظار می‌رود، جزو پایه‌ها و مبانی این تقواست.

و کظم الغیظ؛ فرو خوردن خشم. یک وقت هست که شما یک فرد معمولیِ متعارفی هســتید، خشم شما نسبت به یک برادر دینی است، نسبت به یکی از اهل خانواده است، نسبت به یکی از کارکنانتان است- کظم غیظ خیلی فضیلت دارد؛ یک وقت هم هســت که شما یک مســئول اجتماعی هستید، جایگاهی دارید؛ حرکت شما، اثبات و نفی شما، قول و فعل شما در جامعه اثر می‌گذارد؛ در یک چنین شرائطی، خشم شما دیگر با خشم یک آدم معمولی برابر نیست. علیه کســانی، علیه جریانی خشمگین می‌شویم و حرفی می‌زنیم؛ آثار اینچنین خشمی با آثار یک خشم معمولی که حالا انسان بر فرض خشمگین می‌شود و یک نفر را کتک می‌زند، خیلی متفاوت است. ممکن است شما با یک کسی، با یک جریانی، با یک مجموعه‌ای موافق نباشــید؛ اینجا استدلال و منطق حاکم باشد؛ اگر این استدلال و منطق آمیخته شد با خشم، کار را خراب می‌کند؛ تجاوز از حد انجام می‌گیرد، اسراف به وقوع می‌پیوندد.

و اطفاء النّائرةِ؛ خاموش کردن آتش (کینه‌ها و اختلافات)؛ یکی از کارهائی که لازمه تقوای ماســت، فرو نشاندن آتش است. این شعله‌ور شدن آتش- مراد، همین آتشــهای اختلافاتی است که بین مجموعه‌ها هست، بین گروه‌ها هست، بین دستگاه‌ها هست- در حکم آتش سوزان است. سعی همه باید این باشد که اطفاء کنند. نباید بر روی آتش بنزین پاشید، نباید آتشها را مشتعل کرد. اینکه ما مکرر در مکرر توصیه می‌کنیم به دوستان، به مسئولین، به کسانی که تریبون دارند، به کسانی که حرفشان یا به طور عموم یا در بخشی از فضای کشور منعکس می‌شود، که گفته‌ها را، زبانها را، اظهارات را، تعبیرات را کنترل و مراقبت کنند، به خاطر این است. گاهی اوقات یک تعبیری نه فقط ضد اطفاء نائره است، بلکه مشتعل کردن هرچه بیشتر نائره است؛ اطفاء نیست، بلکه ضد اطفاء است.

و ضمّ اهل الفرقةِ؛ (جذب افراد جدا شده)؛ این کسانی که از جماعت مسلمین جدا می‌شــوند، از جماعت کشور فاصله می‌گیرند، کوشش کنید اینها را نزدیک کنید، منضم کنید. کسانی که میانه راه هستند، اینها را به منزل مطلوب برسانید. نگذاریم با رفتار ما، با عمل ما، با اظهارات ما، با منش ما، کسانی که یک ایمان نیمه‌کاره‌ای دارند، بکلی از ایمان ببُرند؛ کسانی که نیمه‌ارتباطی با نظام دارند، از نظام منقطع شوند. عکس این عمل کنیم؛ کسانی که در نیمه راه هستند، اینها را جذب کنیم. مصداق‌های تقوا و شعب تقوا اینهاست.

و اصلاح ذات‌البین؛ میانه افراد را اگر اختلافی وجود دارد، اصلاح کنیم.

و افشاء العارفةِ و ستر العائبةِ؛ درباره اشخاص، نقاط مثبت را، نقاط خوب را افشاء کنیم، منتشر کنیم. از کسی، از مسئولی کار خوبی سراغ دارید، این را بیان کنید و بگوئید. نقطه مقابل: اگر چنانچه نقطه منفی‌ای ســراغ دارید، این را افشــاء نکنید. افشاء نکردن معنایش این نیست که نهی از منکر نکنید؛ چرا، به خود آن کسی که به کارش اشکالی وارد است و باید ایراد گرفته شود، گفته بشود؛ امّا افشاء کردن این چیزها مصلحت نیست. در این باره صحبت‌های زیادی هســت. این یک بخشی از این دعاست. بیست و دو سه مطلب بود که حالا این شش هفت‌تایش را اجمالاً عرض کردیم. دل‌هامان را به این سمت ببریم. از خدا بخواهیم که البسنی زینة المتّقین؛ آرایش متّقین را به ما بدهد. بالاخره چاره جز این نیست. روزه هم در قرآن لعلّکم تتّقون است؛ روزه را واجب فرمود برای اینکه ما تقوا پیشه کنیم. از جمله موارد تقوا اینهاست.

بیانات در دیدار مسئولان نظام ـ ۱۳۹۰/۵/۱۶

قیــــام کربلا مرهون صلح امام حسن(ع)

آیت‌الله مصباح‌یزدی

در نوشتار حاضر که بخشــی از سخنرانی آیت‌الله مصباح‌یزدی(ره) در دفتر رهبر انقلاب در قم به تاریخ ۹۲/۰۵/۰۱، است زمینه‌های به‌وجود آمدن صلح امام حسن(ع) و آثار و برکات این اقدام امام(ع) تشریح شده است.

***

از یک منظر می‌توان امام حسن(ع) را مظلوم‌ترین شخصیت در خاندان پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله) دانست؛ یکــی از مظلومیت‌های آن حضرت این اســت که ما شیعیان، آن‌گونه که باید و شاید با زندگی ایشان آشنا نیســتیم، تحلیلی از کارهای برجسته ایشان نداریم و به‌دنبال پاســخی برای اتهاماتی که دشمنان به ایشان زده‌انــد، نبوده‌ایم؛ حتی طی چهارده قرن گذشــته از صدر اسلام تاکنون، مورخان شیعه آن‌گونه که باید به حوادث زمان امام حسن و آنچه موجب صلح آن حضرت با معاویه شد و آثار این صلح نپرداخته‌اند. حدود هفتاد سال پیش یکی از علمای بزرگ نجف به نام شیخ راضی آل‌یاسین کتابی متقن، زیبا و ادیبانه درباره صلح امام حسن نوشــت که مستند به منابع اهل تسنن است و تحلیل‌های دقیق و دلنشینی در این کتاب ارائه کرده است. این کتاب توســط رهبر معظم انقلاب به زبانی شیوا به فارسی ترجمه شده و یکی از نخستین آثار قلمی ایشان است که در عنفوان جوانی‌شان به انجام رسیده اســت. مطالعه این کتاب را به همه علاقمندان، به‌ویژه جوانان توصیه می‌کنم.

صلح امام حسن(ع)، ضامن بقای اسلام

ما زمانی می‌توانیم تصویر روشــن و قابل قبولی از زندگی امام حسن و داستان صلح ایشان داشته باشیم که از شــرایط سیاسی، نظامی و دینی آن زمان آگاهی داشته باشیم؛ در این صورت می‌فهمیم راهی که ایشان انتخاب کردند بهترین گزینه ممکن برای حفظ اسلام و تشــیع و بقای دین به‌صورت صحیح برای نسل‌های آینده بود. بطور قطع می‌توان گفت اگر صلح امام حسن نبود، زمینه‌ای برای شهادت سیدالشهدا با این برکات عظیم فراهم نمی‌شد و بنی‌امیه آنچنان اسلام را وارونه جلوه می‌دادنــد و اهل‌بیت را برخلاف واقعیت معرفی می‌کردند که امروز من و شما هیچ شناختی نسبت به اسلام صحیح و اهل‌بیت نداشتیم. به یک معنا امروز بقای اسلام صحیح و تشیع مرهون تدبیر و رفتار حکیمانه و صبورانه امام حسن(ع) است. البته همه ما معتقدیم که ائمــه اظهار نور واحد بودند و هر یک در موقعیت خود کاری را انجام دادند که هر یک از ائمه دیگر هم بودند، همان‌گونه رفتار می‌کردند. اختلاف رفتار آنها ناشــی از اختلاف ســلیقه و برداشــت و تشخیص نیست. هر یک از آن بزرگواران حقیقت را به خوبی می‌شــناختند، وظیفه‌شان را به درستی تشخیص می‌دادند و در انجام آن به هیچ نحو کوتاهی نمی‌کردند. البته شرایط زمان رفتــار خاصی را ایجاب می‌کــرد که غیر از آن به ضرر اسلام بود. حتی گاهی در زمان واحد دو شخصیت بزرگ عالم اسلام دو وظیفه مختلف داشتند. همچنان که بعد از رحلت پیغمبر اکرم(ص) ، فاطمه زهرا(س) رفتاری با متصدیان خلافت داشتند که امیرالمؤمنین آن‌گونه رفتار نمی‌کردند.

سه دستگی مسلمانان در صدر اسلام

چنــان که می‌دانیــد مســلمان‌ها از همان زمان پیغمبر اکرم هم یکدســت و در یک ســطح از ایمان نبودند. بطور کلی می‌توان مســلمانان را به سه دسته تقســیم کرد: گروهی مسلمانان مخلص و پاکی بودند که هیچ غل و غشــی در آنها نبود و آماده بودند هرچه پیغمبر اکرم دســتور بدهد، عمل کنند؛ چنین افرادی در زمان جنگ، با تمام توانشان با جهاد می‌پرداختند؛ و اگر خودشــان تجهیزات لازم برای شرکت در جهاد را نداشتند، از پیامبر درخواست می‌کردند سلاحی در اختیارشان قرار دهد و اگر آن حضرت نیز نمی‌توانست

> **اگر صلح امام حســن نبود، زمینــه‌ای برای شــهادت سیدالشــهدا با این برکات عظیم فراهم نمی‌شد و بنی‌امیه آنچنان اسلام را وارونه جلوه می‌دادند و اهل‌بیت را برخلاف واقعیت معرفی می‌کردند که امروز من و شما هیچ شناختی نسبت به اســلام صحیح و اهل‌بیت نداشتیم. به یک معنا امروز بقای اســلام صحیح و تشــیع مرهون تدبیر و رفتار حکیمانــه و صبورانــه امام حسن(ع) است.**

تجهیزاتی در اختیارشان بگذارد، به‌خاطر محرومیت از شرکت در جهاد محزون شــده و اشک از دیدگانشان جاری می‌شد؛ کسانی که در حقشان این آیه نازل شد: ایرادی نیست بر آنها که وقتی نزد تو آمدند که آنان را بر مرکبی (برای جهاد) سوار کنی، گفتی: «مرکبی که شــما را بر آن سوار کنم، ندارم!» (از نزد تو) بازگشتند در حالی که چشمانشان از اندوه اشکبار بود؛ زیرا چیزی نداشــتند که در راه خدا انفاق کنند (و با آن به میدان بروند).[1] در نقطه مقابل این گروه منافقینی بودند که در جماعات مســلمانان حضور داشــتند و برای حفظ جان و مال و مقامشــان تظاهر به اسلام می‌کردند؛ اما در دل اعتقادی به اسلام نداشتند. این منافقین هنگام جنگ گاهی با سپاه همراه می‌شدند، اما برای تضعیف روحیه مســلمانان به دوستانشان می‌گفتند: اگر ما به مدینه برگردیم، مهاجران پابرهنه‌ای که از مکه به شهر ما آمده‌اند و به ما فخر می‌فروشــند را از مدینه بیرون می‌کنیــم.[2] گروه دیگر افراد ضعیف‌الایمانی بودند که بی‌اعتقاد به خدا و دین نبودند، اما منافعشــان بیش از دین برایشــان اهمیت داشت؛ افرادی خاکستری که تا زمانی که منافعشان اقتضا می‌کرد، با مسلمانان بودند و محافظه‌کارانه در جنگ هم شرکت می‌کردند؛ اما اهل فداکاری و جانفشانی نبودند؛ کسانی که حتی برای نماز هم شوق واشتیاق فراوانی نداشتند.[3] چنین اختلافی همیشه در جوامع مختلف وجود داشته و در تنگناها هر کس باطن خود را نشان می‌دهد.

بعد از رحلت پیغمبر اکــرم (صلی‌الله علیه و آله) امتحان بزرگی برای جامعه اسلامی پیش آمد؛ مسئله بیعت با امیرالمؤمنین یا با شخص دیگری که به‌عنوان خلیفه پیامبر مطرح بود. سرانجام داستان سقیفه بنی ساعده، بیعت اکثریت مسلمانان با پدرِ زن بزرگ پیغمبر شــد؛ با این بهانه که او هم بزرگ‌تر از بقیه است؛ هم سابقه‌اش در اسلام بیشتر است؛ هم تجربه زیادی دارد. از همان جا در ذهن مردم دو نوع برداشــت نسبت به مسئله جانشینی پیامبر پدید آمد؛ برداشت اول این بود که پیغمبر اکرم برای هدایت و راهنمایی انســان‌ها به سوی کمال، سعادت و قرب انسان به خدا مبعوث شده و تشکیل جامعه اسلامی گامی در همین مسیر است. رئیس این جامعه را هم خدا تعیین کرده است؛ همان کــه پیغمبر هفتاد روز پیش از وفاتش به فرمان خدا او را بر سر دست بلند کرد و گفت: این جانشین من است. همو که رسول گرامی اسلام در طول بیست و سه سال رسالتش بارها او را به‌عنوان جانشین خود معرفی کرده بود. این افراد که کســانی مثل سلمان و ابوذر و مقداد و عمار بودند، نگاهشــان به مسئله خلافت این بود که جانشینی پیغمبر در همه شئون از جمله هدایت مردم، ترویج معنویات و نزدیک کردن انسان‌ها به خداست و ریاست، ابزاری است برای رسیدن به این هدف بزرگ.

نگاه دوم به مسئله خلافت این بود که بعد از رحلت پیامبر، نبوت و رســالت، هرچه بود، تمام شــد؛ بعد از آن، مسئله اصلی، ریاست بر مردم و مدیریت جامعه و اداره امور آن اســت؛ مردم نیازمند رئیسی هستند که احتیاجات جامعه را برطرف کند و اختلافات را برطرف ســازد؛ در دیدگاه این گروه خلیفه رئیس دنیای مردم بود؛ بر همین اســاس گاهی از خلافت به ریاسة العامه یاد می‌کردند.

در چنین شــرایطی مردم به همان ســه گروهی که در ابتدا گفته شــد، تقسیم شدند؛ گروه اندکی که خلافت را جانشینی پیامبر در همه شئون می‌دانستند؛ گروه دیگری که اصلاً به دین معتقد نبودند؛ و اکثریت مردم که دین را تا جایی که موافق منافعشان بود، قبول داشــتند و به‌ویژه زمانی که بزرگان قومشــان راهی را انتخاب می‌کردند، آنها هم به سادگی تبعیت می‌کردند.

خلافت طی بیســت و پنج سال چنین مسیری را پیمود؛ کسی ریاست داشت که بتواند جامعه را مدیریت کند و مردم هم او را قبول داشته باشند. اما بعد از بیست و پنج ســال بنا به دلایل مختلف مردم سراغ علی(ع) آمدنــد؛ در حالی که هنوز تعداد زیادی از اصحاب بدر و گــروه دیگری از ارادتمندان به اهل‌بیت و شــخص امیرالمؤمنین در میان ایشــان بودند که به ولایت آن

حضرت اعتقاد داشــتند و خلافت را جایگاهی الهی و جانشــینی پیامبر برای هدایت انسان‌ها می‌دانستند. اکثر مردم هم که رفتارهــای بعضی از خلفا و زبان‌ها و نابسامانی‌های ناشی از آن را در اجتماع دیده بودند، آمادگــی پذیــرش حکومت علــی(ع) و تبعیت از آن حضرت را داشتند.

وضعیت شام در زمان به خلافت رسیدن امام علی(ع)

ولی در گوشه دیگری از کشورهای اسلامی وضع به گونه دیگری بود. خلیفه دوم معاویه را که فردی باهوش و سیّاس بود به شام فرستاده بود تا حکومت مرکزی از خطر دسیسه‌چینی از ناحیه او در امان باشد و او را به حال خود رها کرده بود که هرگونه صلاح می‌داند، حکومت کند. اهالی شام هم مردمانی ساده بودند که کســی از اصحاب پیامبر را ندیده و نمی‌شــناختند و اگر کســی خود را به‌عنوان خویشاوند پیغمبر معرفی می‌کرد، بخصوص اگر نماینده خلیفه بود، حرفش را از دل و جان می‌پذیرفتند. از همین‌رو معاویه طی مدت بیست سال با فراست و زیرکی، آنچنان زمینه فرهنگی را در شام ایجاد کرده بود که مردم آنجا کاملاً مطیع او بودند؛ معاویه هر گروهی از مردم را به شیوه‌ای راضی نگه داشته بود، تا هرچه او دستور می‌دهد بی‌چون و چرا عمل کنند. این وضعیت شام در زمان امیرالمؤمنین(ع) بود؛ گویا کشوری دیگر، با ایدئولوژی دیگری متفاوت با وضع مدینه و احکام و ارزش‌های حاکم بر آن!

> **درس دیگر ما از زندگی حضرت امام حسن (ع) این است که بزرگ‌ترین آفت جامعه اسلامی ضعف شناخت است؛ سطح فرهنگ مردم آن زمان و توان تشخیصشــان بسیار ضعیف بود؛ به فرمایش رهبر معظم انقلاب آنها بصیرت نداشــتند؛ تا جایی که به راحتی با جعل یک حدیث و یا یک رفتار مزورانه فریب می‌خوردند و به کسانی مثل خاندان پیغمبر اعتراض می‌کردند که چرا شما ایجاد اختلاف کردید؟**

اولین مشکل امیرالمؤمنین در ابتدای خلافت، وجود بخشــی در عالم اســلام بود که از اســلام بی‌خبر بودند و تحت ریاست و مدیریت کسی قرار داشــتند که در دل علاقه‌ای به اسلام نداشت. لذا ایشان چاره‌ای جز جنگیدن با معاویه نداشت. در جنگ صفین عده زیــادی از اصحاب بدر و دیگر دوستداران اهل‌بیت و نیز تعداد زیادی از کسانی که از حکومت خلیفه سوم سرخورده شده بودند و به جمع یاران علی پیوسته بودند، شهید شدند؛ کسانی مثل عمار که حجتی علیه معاویه بودند و باعث می‌شــدند امیرالمؤمنین بتواند به جنگ با معاویه ادامه دهد.

غربت امام حسن(ع) و زمینه‌های صلح با معاویه

اما این شــرایط در زمان امام حســن تغییر کرد. دیگر نه بدریون بودند؛ نه کسی مثل عمار بود؛ نه یاران مخلصی که ســال‌ها برای اســلام جنگیده و فداکاری کرده بودند؛ امام حســن(ع) با نسل جوانی مواجه بود که اموال و غنایم حاصل از پیروزی‌های مسلمانان را در اختیار داشت و تدریجاً روحیه رفاه‌طلبی و دنیازدگی در بسیاری از افراد قشر خاکستری جامعه رواج پیدا کرده بود و از همین‌رو علاقه‌ای به جنگ و جهاد نداشتند و از جنگ خسته شده بودند. امام حسن در چنین شرایطی به خلافت رسیدند. معاویه هم با شیطنت، خواص سپاه آن حضرت را خریده بود و کار به جایی رسیده بود که بســیاری از نزدیکان امام حسن دیگر دل‌خوشی از آن حضرت نداشتند؛ حتی گروهی از ایشان رسما به همراه فرماندهشان به سپاه معاویه ملحق شدند. کار به جایی رسید که کسانی از یاران امام مجتبی حاضر شدند آن حضرت را ترور کنند! عده‌ای از کسانی هم که علاقمند به جنگ با معاویه بودند، اعتراض داشتند که چرا امام حسن کوتاه می‌آید؟ اما ایشان اسراری از درون اصحاب خودش و رفتارهایشان می‌دانست که آنها نمی‌دانستند.

سرانجام، زمانی که امام حسن حاضر شدند با معاویه بجنگند، چهار هزار سرباز، در مقابل حداقل شصت هزار سرباز معاویه در اختیار داشتند. در این میان توطئه‌های معاویــه چنان آن حضرت را در غربت فرو برده بود که معاویــه به خود جرأت می‌داد بــرای آن حضرت پیام بفرســتد که «فَاحْذَرْ أَنْ تَکُونَ مَنِیَّتُکَ عَلَی یَدَیْ رِعَاعِ النَّاسِ؛[4] بترس از اینکه افرادی پست و بی‌هویت تو را به قتل برسانند!»

در چنین شرایطی امام حسن(ع) بر سر دو راهی قرار گرفت: جنگی را شــروع کند که در آن خودش و اصحابش بی‌ثمر به شهادت می‌رسند و فاتحه دستگاه تشیع خوانده می‌شــود. چون معاویه همان‌گونه که توانســت لعن بر علی را به‌عنوان یک فریضه در میان همه مســلمانان رواج دهد، می‌توانســت لعن بر امام حسن راترویج دهد و در مدت کوتاهی فاتحه اهل‌بیت خوانده شــود. مگر در نتیجه تبلیغات معاویه در شام، مردم از شنیدن خبر شهادت امیرالمؤمنین در مسجد کوفه و در حال نماز تعجب نکردند و نگفتند مگر علی نماز هم می‌خواند؟! معاویه می‌توانست با ادامه چنین فتنه‌ای اســلام اصیل را از بیــن ببرد و آنچه خودش می‌خواست را به جای اسلام معرفی کند. راه دیگری که پیش روی امام حســن قرار داشت، این بود که با خون دل، دندان روی جگر بگذارد، و ملامت دوســت و دشــمن را بشنود، تا زمینه‌ای را فراهم کند و مردم به حدی از رشد فکری و فرهنگی برسند که بنی‌امیه را بشناسند و بفهمند اینها مسلمان واقعی و ملتزم به احکام اسلام نیستند.

بقای اسلام، مرهون تدبیرهای امام حسن(ع)

امام حسن(ع) با توجه به شرایط فکری و فرهنگی جامعه و دغل‌بازی و حیله‌گری دشــمن، راه دوم را در پیش گرفت. آن حضرت صلح‌نامه را به‌صورتی تنظیم کرد که از همان روز اول عقد صلح‌نامه، معاویه شــروع بــه مخالفت و نقض عهد کرد و از همین جا رســوایی معاویه و بنی‌امیه آغاز شــد؛ چون هر عاقلی می‌فهمید نقض عقد کار درستی نیست. کار معاویه به جایی رسید که در نخیله سخنرانی کرد و گفت: ای اهل عراق! من با شــما نجنگیدم که شما را وادار به نماز و روزه کنم؛ من برای وادار کردن شما به حج با شما نجنگیدم؛ من با شــما جنگیدم تا بر شــما ریاست کنم! جنگ من با شما برای ریاست بود. لذا من از امروز به قراردادی که با حسن بستم، ملتزم نیستم. بعد هم صلح‌نامه را پاره کرد و زیر پا انداخت.

این رفتارهای معاویه و عهدشــکنی‌های او موجب شد مردم تدریجا از خواب غفلت بیدار شوند و بفهمند بنی‌امیه چگونه کســانی هســتند. امام حسن از ابتدا معاویه را می‌شــناخت و می‌دانست سرانجام کار او چه خواهد شد؛ اما باید به مردم بفهماند که سر و کار شما با چنین کسی اســت؛ کسی که به تصور شما یکی از اصحاب پیغمبر است. تدبیر امام حسن این بود که مردم بنی‌امیه را بشناسند و همین امر موجب شد که زمینه برای قیام سیدالشهدا(ع) فراهم شود. اگر مردم بنی‌امیه را نشناخته بودند، شهادت سیدالشهدا هم تروری می‌شد مثل بسیاری از موارد مشابه که بی‌نتیجه ماند. صلح امام حسن زمینه‌ای شد برای اینکه مردم بنی‌امیه را بشناسند و پس از قیام امام حسین و شهادت آن حضرت تدریجاً بیدار شــوند و به مخالفت با بنی‌امیه بپردازند. در این میان اصل تشــیع محفوظ ماند و فرصتی پیدا شد که ائمه بتوانند فرهنگ اســلام و عقاید تشیع را در میان مردم رواج دهند.

پس بقای اســلام مرهون تدبیر امام حسن است؛ و به گفته مرحوم شیخ راضی آل‌یاسین داستان کربلا قبل از اینکه حســینی باشد، حسنی است. امام حسن بــود که زمینه کربلا را فراهم کرد. داســتان کربلا در صورتــی اثربخش بود و جای خودش را باز می‌کرد که مردم این شناخت را پیدا کرده و از خواب غفلت بیدار شــده باشــند. در غیر این صورت می‌گفتند یزید که جانشــین پیغمبر است؛ مثل خلیفه اول و دوم و سوم. مگــر نه اینکه معاویه با تبلیغات خود بالاترین واجبات را تبعیت از کسی معرفی کرده بود که مردم با او بیعت کرده‌اند؟ اما زمانی که خود پیمانش با امام حســن را نقض کرد، مردم فهمیدند همه این حرف‌ها بازی برای فریب آنها بوده است.

حال، آیا باید چنین کســی که با این تدبیر بقای اسلام مرهون اوست، در جامعه ما ناشناخته باشد؟ ما نباید غفلت کنیم از اینکه در کنار امام حسین(ع)، امام مظلــوم دیگری هم داریم که حق او ناشــناخته مانده است و در هر فرصت سعی کنیم نسبت به آن حضرت ادای وظیفه کنیم.

اما درســی که ما از زندگی امام حسن می‌گیریم الگوبرداری از صبر آن حضرت است. آن حضرت یکی از بارزترین الگوهای صبر است. صبر و تحمل امام مجتبی در برابر خون دل‌هایی که از خورد و دشنام‌ها و ناسزاهایی که شنید،آدمی را مبهوت می‌کند.

ضرورت مبارزه با آفت بی‌بصیرتی در جامعه

درس دیگر ما از زندگی آن حضرت این است که بزرگ‌ترین آفت جامعه اسلامی ضعف شناخت اســت؛ ســطح فرهنگ مردم آن زمــان و توان تشخیصشــان بسیار ضعیف بود؛ به فرمایش رهبر معظم انقلاب آنها بصیرت نداشتند؛ تا جایی که به راحتــی با جعل یک حدیث و یا یک رفتار مزورانه فریب می‌خوردند و به کسانی مثل خاندان پیغمبر اعتــراض می‌کردند که چرا شــما ایجاد اختلاف کردید؟ مگر نه اینکه امروز هم کســی مثل سید قطب در کتاب تفسیرش به نام فی ظلال القرآن، شیعه را از اولین کســانی معرفی می‌کند که بذر اختلاف را در جامعه اسلامی افشاندند؟ به عقیده آنها مسلمانان، همه تابع خلیفه اول و دوم بودند، اما شیعه با طرح مسئله امامت علی بین مسلمانان ایجاد شکاف کردند! این ثمره تبلیغات شیاطین و وارونه جلوه دادن امر است.

> **همــه این بلاهایی که از ابتدا تاکنون بر ســر مســلمانان آمد به‌خاطر بی‌بصیرتی خواص و ســطح پایین فرهنگ جامعه بوده اســت. اگر ما بخواهیم به این گرفتاری‌ها مبتلا نشــویم، باید سعی کنیم با این آفت مبارزه کنیم. هرچه حقایق بیشــتر روشن شــود، سطح فهم مردم بالا برود، قدرت قضاوتشــان بیشتر شــود و بهتر بتوانند تشخیص دهند کمتر به این مصائب دچار می‌شــویم. اصرار رهبر معظم انقلاب برای برگزاری تریبون‌های آزاداندیشی برای همین است که کسانی که شبهات و سؤالاتی دارند، آنها را مطرح کنند تا شبهه‌ها در دل‌ها نهفته نماند.**

همه این بلاهایی که از ابتدا تاکنون بر سر مسلمانان آمد به‌خاطر بی‌بصیرتی خواص و سطح پایین فرهنگ جامعه بوده اســت. اگر ما بخواهیم به این گرفتاری‌ها مبتلا نشویم، باید سعی کنیم با این آفت مبارزه کنیم. هرچه حقایق بیشــتر روشن شــود، سطح فهم مردم بالا برود، قدرت قضاوتشــان بیشتر شود و بهتر بتوانند تشــخیص دهند، کمتر به این مصائب دچار می‌شویم. اصرار رهبر معظم انقلاب برای برگزاری تریبون‌های آزاد برای همین است که کسانی که شبهات و سؤالاتی دارند، آنها را مطرح کنند تا شبهه‌ها در دل‌ها نهفته نماند. این، درسی مهم و مسئله‌ای بسیار کلیدی برای برنامه‌ریزی در حال و آینده برای پیشــرفت اسلام و فراهم شدن زمینه برای ظهور ولی‌عصر(عج) است.

مسئله دیگر اینکه بسیاری از انحرافات ساده‌اندیشان زمان ائمه(ع) ناشی از خوش‌بینی بیجا نسبت به بعضی افراد بود که اســم و عنوانی کسب کرده بودند. اخلاق اسلامی اقتضا می‌کند انسان نسبت به دیگران بدگویی نکند، سوءظن نداشته باشد، غیبت و بدگویی نکند؛ اما شیاطین از این زمینه‌ها سوءاستفاده کردند. آنها ابتدا مناقب دروغینی برای برخی افراد درست کردند و آن را ترویج دادند و بعد به بهانه جلوگیری از اهانت به برادر مســلمان و صحابی پیامبر مانع انتقاد از ایشان شدند. حتــی امروز عده زیادی از علمای بزرگ اهل تســنن معتقدند که تمام اصحاب پیغمبر در حکم معصومند. مستند آنها هم حدیثی جعلی است که پیامبر فرمود: اصحابی کالنجوم بایّهم اقتدیتم اهتدیتم! اصحاب من مثل ستارگان هستند و به هر کدام از آنها اقتدا کنید، هدایت می‌شوید!

این فرهنگ عوام‌فریبانه و شــیطانی کمابیش در جامعه شــیعه هم نفوذ پیدا کرده و کســانی از روی خوش‌بینی و علاقه شخصی مورد احترام قرار می‌گیرند و مردم تصور می‌کنند که او بتی اســت! مگر کسی که روزی خدمتــی کرده، آدم بزرگــی بوده و یا در جنگ شرکت کرده، تا ابد مصون از خطا و اشتباه است؟ مگر بعضی از کسانی که امام حسین را در کربلا شهید کردند، روزی در رکاب علی با معاویه نمی‌جنگیدند؟! شمر بن ذی‌الجوشن یکی از اصحاب علی بود که در جنگ صفین در رکاب علی با معاویه می‌جنگید؛ پس چون از اصحاب علی بود، ما هم همیشه به او احترام بگذاریم!

انسان باید بصیرت داشته باشد؛ اشخاص را بسنجد؛ آدم خوب ممکن است روزی بد شود؛ همچنان که آدم بد هم ممکن است خوب شود. بر همین اساس امام خمینی فرمود: ملاک، وضع فعلی افراد است. دلیلی وجود ندارد که کسی که سال‌ها به اسلام خدمت کرده، تا ابد مقدس باشد؛ نه عقل این مطلب را تأیید می‌کند، نه نقل و نه سیره پیامبر و اهل‌بیت(ع) .

۱. توبه، ۹۲.
۲. منافقون، ۸.
۳. توبه، ۵۴.
۴. مناقب ابن شهرآشوب، ج ۴، ص ۳۲.

چراغ راه

وظیفه الهی بنده در مقابل نفس اماره

قال‌الامام علی(ع): «النفس مجبولةٌ علی سوءالادب، والعبد مامور بملازمةً حسن‌الادب».

امام علی(ع) فرمود: سرشت و ساختار نفس انسان از نظر درونی، بر سوء ادب و بی‌تربیتی استوار است و در مقابل، بنده از ناحیه خداوند مامور شده است که نفس خود را خوب تربیت کند.[1]

۱- مستدرک‌الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۳۷

حکایت خوبان

شیطانم را مسلمان کرده‌ام

از پیامبراکرم(ص) نقل شــده است که آن حضرت در مقام مناجات با خداوند عرضه داشــتند: «سجد لک خیالی» من خیالم را طوری مهار کرده‌ام که برای تو ســجده کرده است (بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۲۴۵) در روایتی دیگر پیامبر گرامی(ص) خیلی شــفاف‌تر می‌فرماید: «قد اسلم شیطانی بیدی» من با دستان خود شیطانم را مسلمان کرده‌ام (الدرالمنثور، ج ۶، ص ۲۷) آری شــیطان هر کسی همین قوه واهمه است که با دوز و کلک شهوت و غضب را در نظر ما زیبا جلوه داده و از این طریق ما را مبتلای به گناه می‌کند.[1]

۱- ادب الهی، آیت‌الله شیخ مجتبی تهرانی(ره)، کتاب پنجم، ص ۴۸

پرسش و پاسخ

چگونگی تأدیب نفس(۳)

پرسش:

نفس انســان که در روایات از آن به ضرورت اصلاح، تهذیب و تادیب نفس یاد شــده است، چگونه و با چه سازوکاری تادیب می‌شود؟

پاسخ:

در دو بخش قبلی پاســخ به این سوال، به مباحثی همچون: مفهوم تادیب نفــس و گام‌های عملی در تادیب نفس شــامل: ۱ـ کنترل قوه واهمه و راهکارهای عملی آن یعنی: ۱- تفکر صحیح ۲- ورود به منزل عزم ۳- نشــانه‌های ورود به منزل عزم ۴- کنترل قوه شهویه و آثار سوء تبعیــت از هوای نفس پرداختیم. اینک در بخش پایانی دنباله مطلب را پی می‌گیریم.

تمام ابعاد وجودی انســان عبارت از عقل و قلب و نفس است که به جوارح و اعضا منتهی می‌شود. بحث ما پیرامون نفس بود که به معنای شهوت و غضب و وهم است. انسان باید این سه قوه نفسانی را مودب به آداب الهی نماید تا بتواند در مسیر رشد و تعالی و سیر الی‌الله قرار گیرد.

۴- تادیب قوای نفسانی به آداب الهی

امام علی(ع) در این زمینه می‌فرماید: «من اجهد نفسه فی اصلاحها ســعد» اگر کسی کوشش کند تا نفس خود را اصلاح نماید، سعادتمند می‌شود. (غررالحکم، ص ۲۳۷) اصلاح نفس به معنای تربیت نفس و یا به تعبیر دیگر مودب کردن آن به آداب الهی است. آن حضرت در روایت دیگری می‌فرماید: «من اهمل نفســه فی لذاتها شقی» اگر کسی نفس خودش یعنی شــهوت و غضب و وهم را در لذت‌ها رها کند، نفســش او را به شقاوت می‌کشاند. (همان، ص ۳۰۵) این روایت تاکید دارد که اگر کســی نفس خود را مودب به آداب الهی نکند، قطعا گرفتار شقاوت در دنیا و آخرت خواهد شد.

۵- اطاعت اوامر و نواهی الهی

امام علی(ع) می‌فرماید: «من تأدب بآداب الله عزوجل اداه الی الفلاح الدائم» کســی که مودب به آداب خدای عزوجل گردد، خداوند او را به رستگاری ابدی می‌رساند (بحارالانوار، ج ۸۹، ص ۲۱۴) به عبارت دیگر انســان با اطاعت اوامر و نواهی الهی است که می‌تواند خودش را تربیت و مودب به آداب الهی کند، و در صورت تحقق تربیت الهی، انســان نزد خداوند از همه موجودات عالم باکرامت‌تر و باارزش‌تر خواهد بود. که امام علی(ع) همین گزاره را در یک روایت بیان کرده و می‌فرماید: نزد خداوند متعال در تمام پهنه گیتی، چیزی باارزش‌تر و محترم‌تر از آن نفسی که مطیع اوامر الهی باشــد وجود ندارد (مستدرک‌الوسائل، ج ۱۱، ج ۲۵۹) لذا قرآن کریم می‌فرماید: باارزش‌ترین انسان‌ها نزد خدا باتقواترین آنها هستند. (حجرات- ۱۳)

۶- اصلاح اعمال ظاهری

تربیت به معنی آموزش روش‌های گفتاری و رفتاری اســت، که در ارتباط با عملکرد انسان مطرح می‌شود. یعنی اگر کسی می‌خواهد مودب به آداب الهی شــود، باید در اعمال ظاهری خود مقید به این معنا باشد که طبق دستورات الهی عمل کند. یعنی ابتدا انسان باید اعمال ظاهری خود را اصلاح کند و بعد سراغ باطن برود که اصلاح ظاهر در واقع مقدمه اصلاح باطن اســت. به این ادب، ادب ظاهری نیز گفته می‌شود. به بیان دیگر انســان باید ابتدا از اعضا و جوارح خود آغاز کند، و ســپس سراغ سایر ابعاد وجودی خود برود. اگر می‌خواهی قلب و عقل خود را تربیت و تادیب کنی، ابتدا باید گوش، چشم و زبان و دست و پای خود را تربیت کنی و آنهــا را به اطاعت اوامر و نواهی الهی وادار کنی. بنابراین رعایت ادب ظاهری، مقدم بر سایر کارها است. نکته اساسی اینکه برخلاف این صورت ملکی ظاهری که ما سازنده آن نیستیم، انسان می‌تواند، صورت ملکوتی غیبی و باطنی خودش را خودش بسازد. صورت ظاهری، با تولد و رشد او براساس وراثت شکل می‌گیرد، که خداوند آن را ساخته است، و انسان نقشی در این رابطه ندارد، اما ساختن صورت ملکوتی غیبی و باطنی انسان به دست خود او ساخته می‌شود، و چگونگی و نحوه ساختن آن هم به این است که اعمال ظاهری در چارچوب اوامر و نواهی الهی در اثر تکرار، تبدیل به ملکات نفســانی شود، و صورت باطنی او را بسازد، زیرا اعمال انسان ملکه‌ساز و ملکات او تشکیل‌دهنده صورت باطنی انسان هستند. لذا در قیامت با هر کسی طبق صورت باطنی و ملکوتی او رفتار می‌کنند!

سلوک عارفانه

آسان شدن تدریجی تأدیب نفس

اگر چه در ابتدا (غلبه بر هوای نفس) مشــکل است و فشار دارد، اما به محض اینکه انســان گام اول را بردارد، فشار و سختی گام‌های بعدی کمتر خواهد شــد. شاید بتوان گفت که فشار گام دوم، نصف گام اول و سختی گام سوم نیز نصف نصف باشد، و همین‌طور این کار به مرور آسان و آسان‌تر می‌شود... و سختی‌های خودسازی کمتر و کمتر می‌شود تا جایی که غلبه بر هوای نفس بسیار ساده و شیرین می‌گردد.[1]

۱- ادب الهی، آیت‌الله شیخ مجتبی تهرانی(ره)، کتاب پنجم ص ۴۲

صفحه معارف روزهای: شنبه ،یک‌شنبه سه‌شنبه و پنج‌شنبه منتشر می‌شود
تلفن‌های مستقیم: ۳۳۹۴۱۹۹۱ - ۳۵۲۰۲۲۲۱
Maarefkayhan@Kayhan.ir